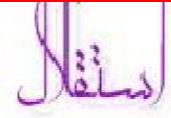




www.esteqlaal.net

anwari@netzero.com



دوشنبہ ۲۹ جولائی ۲۰۱۹

ناتور رحمانی

نقاشی

شب !!

شب سیاہ دیرپا

با چشمان سرمہ پُر از باروت

چسپناک از خون و درد

بہ بامداد نرسید

شب سیاہ

از فراز زمان

چنگال برگشود

وهرتپش پُر از آہ را

برتالاب خون کشید

لحظه ها زیر تیغ حوادث جان داد

و چشمان از حدقه برآمده آسمان

فاجعه بارید

ما آنجا بودیم

در گورسلول

و دیدیم

که (ا و) را بُردند

و همانگونه

دیده برسیاهی شب دوخته ماندیم

خواب از چشم های ما فرار کرده بود

ما بیداری را به انتظار سپیده

به دیوار زندان می کوبیدیم

هنوز شب در سرزمین ما

تخم بربادی میکارد

و شب پرستان

در تاریکترین لحظه ها

گوزن ها را به تیر میزنند

آهای را که همیشه عاشق اند

ا و هم عاشق بود

(ا و) هم رفت

تا با خونش

دست های چاووشان دیگر را

سرخ بسازد

آن وقت

ما همانگونه

دیده برسیاهی شب دوخته ماندیم

و به انتظار سپیده

نور را بر رواق تاریک زندان

نقاشی کردیم

باز ما گوش ها را تیز نمودیم

نعره های هیبتناک آزادیخواهان

نسل دیگری از رزم آوران

از دهلیز زمان شنیده میشد

آنها در راه بودند

سرود انقلاب بر لب

و درفش پیروزی در دست .

(ناتور)

